

نوع مقاله: ترویجی

نقش شکوفایی گرایش فطری به کمال مطلق در معنایابی زندگی بر اساس اندیشه اسلامی

hamed.matin69@yahoo.com

Mrezaeeh50@gmail.com

کچھ حامد محمدی متین / دانشجوی دکتری فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مرتضی رضایی / استادیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۲

چکیده

مسئله معنای زندگی از جمله مباحث مطرح در دنیای معاصر است. این سؤال که «زندگی انسان چه معنایی دارد؟» ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. عده‌ای زندگی انسان را بوج تلقی می‌کنند و به ارائه راه‌حل‌هایی برای رهایی از بوجی یا الزام مخاطبان به پذیرش این واقعیت تلخ می‌پردازند. در مقابل، بسیاری زندگی انسان را معنادار قلمداد می‌کنند. هر دو گروه در ملاک معناداری و بوجی اختلاف نظر گسترده‌ای دارند. هدف از این نوشتار، یافتن ملاک حقیقی معناداری است. روش این پژوهش توصیفی - تحلیلی است. ما در این پژوهش، بدین نتیجه رهنمون خواهیم شد که نوع خلقت انسان به گونه‌ای است که دارای استعدادها و نیازهای فطری است و در صورتی که آن استعدادها را شکوفا نسازد و پاسخ مثبت به آن نیازها ندهد، احساس کمبود و خلأ خواهد کرد؛ بنابراین، ارتباط با خدای متعال به‌عنوان تنها مصداق کمال مطلق موجب شکوفایی گرایش فطری به کمال مطلق و معناداری زندگی انسان و دوری از او موجب بوجی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: فطرت، شکوفایی، گرایش فطری، کمال مطلق، معنای زندگی.

مقدمه

به‌منظور یافتن ملاک حقیقی معناداری، ضروری است ابتدا به سه سؤال اساسی درباره انسان پاسخ دهیم؛ اول اینکه آیا اختیار ازجمله ویژگی‌های انسان است؟ سؤال دوم آنکه دلایل یا شواهد وجود گرایش فطری به کمال مطلق در انسان چیست؟ و سؤال سوم آنکه آیا انسان استعداد شناخت و ارتباط آگاهانه با خدای متعال را دارد؟

با پاسخ به این سه پرسش درباره حقیقت انسان، زمینه برای پاسخ به سؤال اصلی پژوهش، یعنی «نقش شکوفایی گرایش فطری به کمال مطلق در معنای زندگی چیست؟» فراهم می‌گردد. در ادامه پژوهش پیش‌رو، درصددیم به منظور یافتن ملاک صحیح معناداری، به تحلیل حقیقت و کمال انسان پرداخته و سه ویژگی فطری و اساسی انسان را تبیین کنیم. ابتدا مختار بودن وی را توصیف و تحلیل می‌کنیم. سپس از گرایش فطری وی به کمال مطلق سخن گفته و در مرحله سوم، استعداد وی برای شناخت و ارتباط آگاهانه با خدای متعال را اثبات می‌کنیم؛ و در نهایت، نشان دهیم که معناداری زندگی انسان وابسته به شکوفایی استعدادها و گرایش‌های فطری اوست؛ و شکوفایی گرایش فطری به کمال مطلق، در گرو ارتباط آگاهانه با خدای متعال است. سپس با ذومراتب دانستن ارتباط با خدای متعال، ذومراتب بودن معناداری را اثبات می‌کنیم.

۱. مفهوم‌شناسی معنای زندگی، فطرت و شکوفایی

گرایش فطری

حال با توجه به اینکه تفسیر واحدی از واژه‌های معنا، زندگی و مسائل مربوط به آنها وجود ندارد (همین امر به تشدید اختلافات دامن زده است) ذکر توضیحی اجمالی درباره برخی از مفردات بحث می‌تواند راهگشا باشد. اولین و مهم‌ترین آن واژه‌ها، واژه «معنا» است. این واژه غالباً در سه معنا به کار رفته است: هدف، ارزش و کارکرد. با وجود آنکه مراد بسیاری از اندیشمندان از «معنای زندگی»، «هدف زندگی» است؛ اما به‌کاربرندگان این واژه در «ارزش زندگی و اهمیت آن» پرشمارترند. تعداد اندکی نیز این واژه را در معنای «کارکرد» استعمال کرده‌اند (ملکیان، ۱۳۸۳، ص ۷۸). مقصود ما از واژه «معنا» در این پژوهش، ارزش زندگی است. بنابراین در صورتی زندگی را معنادار می‌دانیم که در راستای هدف باشد؛ زیرا تنها در این صورت زندگی ارزشمند خواهد بود؛ والا بی‌ارزش و پوچ

مدت‌های مدیدی است که مسئله «معنای زندگی» مورد تأمل، بحث و پژوهش و نقد و نظر قرار گرفته است. برخی از دانشمندان زندگی انسان را فاقد معنا و پوچ تلقی می‌کنند و برخی دیگر آن را معنادار توصیف می‌کنند. قائلان به پوچی، راه‌کارهایی برای خلاصی از پوچی، از جمله خودکشی را تجویز می‌کنند و قائلان به معناداری زندگی نیز خود در ملاک معناداری اختلاف نظر گسترده‌ای دارند. تاکنون تحقیقات نسبتاً گسترده‌ای در باب چیستی معنای زندگی و معیار آن و یا پوچی و بی‌معنایی زندگی انجام گرفته است. برای نمونه، مقاله «پوچی» (نیگل، ۱۳۸۲) در همین موضوع است. نیگل در این مقاله معتقد است راه معقول مواجهه با احساس پوچی، رندی و طنز نسبت به زندگی است. مقاله «پوچی پوچی» (سلیمانی امیری، ۱۳۸۳ الف)؛ مقاله «در بی‌معنایی معنا هست» (استیس، ۱۳۸۲) از مقالاتی است که در آن نویسندگان معتقدند برای بازگشت معنا به زندگی، رجوع به مسیحیت (هر دین تاریخی و نهادینه دیگری) یا ابداع دینی جدید یا رجوع به روحیه علمی کارساز نیست؛ بلکه برای بازگشت معنا به زندگی، زیستن با توهم‌های کوچک روش موفقی است. مقاله «خدا و معنای زندگی» (سلیمانی امیری، ۱۳۸۳ ب)؛ کتاب *فلسفه زبانی و معنای زندگی* (آزاده، ۱۳۹۰)، نظرات اندیشمندانی همچون نیچه، والتر تی استیس، ریچارد تیلور، کی نیلسن و متز، سارتر و... در باب معنای زندگی را در این کتاب گردآوری کرده‌اند.

«معنای زندگی» مسئله‌ای است که بر زندگی و رفتارهای انسانی به‌شدت تأثیرگذار است. بسیاری از کسانی که توجیه معقولی برای زندگی دنیایی و سختی‌ها و فرازونشیب آن نمی‌یابند، دست به خودکشی زده و به‌زعم خود، از پوچی آزاردهنده رهایی می‌یابند. این در حالی است که بسیاری از آنچه به‌عنوان راه‌حل این مسئله از طرف اندیشمندان معرفی شده، نه تنها حل آن نیست؛ که مسئله را پیچیده‌تر و بغرنج‌تر کرده است؛ زیرا بسیاری از نظریه‌پردازان در بستری مادی ملاک‌هایی برای «معنای زندگی» ارائه کرده‌اند؛ اندیشمندان اسلامی نیز تاکنون پژوهشی برای ارائه ملاک حقیقی معناداری براساس مبانی فلسفی و اسلامی ارائه نداده‌اند و غالباً به نقد مقالات غربی در زمینه معنای زندگی پرداخته‌اند. بنابراین ضرورت دارد تحقیقی در زمینه ملاک معناداری براساس فلسفه و اندیشه اسلامی صورت پذیرد.

استمداد از آن، از انفعال در برابر غرایز و امیال سرکش حیوانی خارج شده و بر تمایلات نفسانی اش فائق آید» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۱-۱۶۳). شعر معروف نیز به عنوان مؤید و شاهدی بر وجود اختیار انسان است: اینکه گویی این کنم یا آن کنم / خود دلیل اختیار است ای صنم. لازمه روشن اختیار این است که تکامل موجود مختار، وابسته به افعال اختیاری اوست. صدور فعل اختیاری از فاعل، مشروط به دو چیز است: الف) وجود میل و انگیزه و گرایش به یک هدف، تا فعل را از باب مقدمه برای رسیدن به هدف انجام دهد؛ ب) امکان و استعداد شناخت هدف و راه رسیدن به آن. تنها در این صورت است که فاعل پس از شناخت هدف، به سوی آن گرایش پیدا می کند و آن را با اختیار به انجام می رساند. گرایش فطری به کمال مطلق، تأمین کننده انگیزه کافی نسبت به عمل (برای تکامل اختیاری) است و استعداد شناخت و ارتباط آگاهانه با کمال مطلق نیز، عامل شناخت هدف. حال با توضیح هریک از این دو مورد روشن خواهد شد که زمینه برای تکامل اختیاری انسان فراهم است.

۲-۲. گرایش فطری به کمال مطلق

یکی از گرایش های فطری انسان گرایش به کمال مطلق است. انسان فطرتاً عاشق موجودی است که کامل تر از آن ممکن نیست و همه کمالات وجودی را به صورت نامتناهی داراست. این گرایش در سرشت انسان نهادینه شده و قابل انفکاک از او نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۰۳).

۲-۳. شواهد وجود گرایش فطری به کمال مطلق

گرایش های فطری، جاذبه ها و کشش هایی هستند که یک موجود ممکن است نسبت به چیزی در درون خود احساس کند. گرایش های انسان اموری درونی بوده و معلوم به علم حضوری بوده و نیازمند اقامه دلیل نیستند. هر کس به درون خود رجوع کند، می یابد که عاشق کمالی است که نقص نداشته باشد؛ اما می توان برای معلومات حضوری، شواهدی ذکر کرد تا موجب تنبّه افراد و اطمینان خاطر بیشتر آنها گردد. از جمله شواهد گرایش فطری به کمال مطلق این است که انسان به هر درجه از کمال که می رسد، به آن درجه قانع نبوده و قلبش متوجه کمال بالاتر می گردد. برای مثال، هرچه بر علم و دانش انسان افزوده می گردد، عطش وی برای فهم عمیق تر بیشتر می گردد؛ تا جایی که میل به حقیقت طلبی تا لحظه اختصار همراه اوست. انسان

است. کلمه زندگی دومین واژه ای است که نیازمند توضیح است. مراد از «زندگی انسان» نه زندگی بیولوژیکی یا زیست شناسی وی، بلکه زندگی انسان از آن جهت است که دارای اختیار و لوازم آن است؛ یعنی ما از زندگی انسان از آن جهت که دارای علم و اختیار است و گرایش به کمال دارد، بحث می کنیم و با زندگی بیولوژیکی انسان که با حیوانات مشترک است، کاری نداریم (سلیمانی امیری، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱). واژه دیگر، فطرت است. یکی از معانی فطرت در لغت، آفرینش و خلقتی است که ابداعی باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۳-۲۴). در اصطلاح نیز این واژه دلالت بر سرشت و نحوه خاصی از آفرینش انسان اطلاق می گردد (مطهری، ۱۳۸۸ الف، ج ۳، ص ۲۴). آخرین واژه ها، «شکوفایی گرایش فطری» است. انسان به طور فطری به کمال گرایش دارد. گرایش نوعی جذب و کشش به سوی چیزی است که در وجود انسان نهادینه شده است. انسان ها به طور فطری به هر کمالی گرایش دارند. گرایش فطری را باید شکوفا کرد. شکوفا کردن نیز به فعلیت رساندن استعدادها و گرایش های فطری است.

۲. ویژگی های فطری انسان، دریچه معنایابی

مدعای ما این است که برای یافتن ملاک صحیح ارزشمندی زندگی انسان، ابتدا لازم است حقیقت و کمال وی را واکاوی کنیم؛ زیرا تا وقتی که حقیقت و کمال موجودی ناشناخته باشد، معلوم نمی شود در چه صورتی زندگی وی ارزشمند بوده و در چه صورتی پوچ و بی ارزش خواهد بود. بدین منظور باید گفت: انسان موجودی است مختار که دارای گرایش فطری به کمال مطلق و مستعد ارتباط آگاهانه با اوست. کمال موجود مختار، در شکوفایی اختیاری استعدادها در راستای گرایش های فطری اوست؛ بنابراین کمال انسان در شکوفایی اختیاری گرایش فطری به کمال مطلق و ارتباط آگاهانه با اوست. تبیین این مدعا نیازمند بیان مقدمات و اصولی است که در ادامه بدانها اشاره می کنیم.

۲-۱. مختار بودن انسان

انسان موجودی است مختار. اختیار انسان معلوم به علم حضوری است؛ بنابراین وجود اختیار در انسان، بی نیاز از دلیل است؛ به همین علت، در این مورد اهل معقول به ذکر شواهد وجود اختیار اکتفا می کنند؛ «هر انسانی به درون خود رجوع کند، می یابد که نیرویی دارد که می تواند با

یا آنکه این گرایش، گرایشی است به امری موهوم؟ به عبارت دیگر، آیا عشق بالفعل انسان، معشوق بالفعل دارد یا خیر؟ در فلسفه، ادله متعددی بر وجود خدای متعال و کمال مطلق و یگانگی او اقامه شده است (عبودیت، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۴۹-۲۰۳؛ مطهری، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷). بنابراین وجود چنین گرایشی در انسان، پوچ و عبث نیست؛ زیرا خداوند همان حقیقتی است که فطرت انسان به دنبال اوست؛ حقیقتی که وجود محض، صرف، نامحدود و نامتناهی است. این در حالی است که کمالات محدود موجودات دیگر نیز دوامی ندارد؛ بنابراین، هیچ‌یک نمی‌توانند مصداقی مطلوب فطری انسان باشند؛ زیرا هیچ مخلوقی کامل مطلق نیست: «فَإِنَّ الدُّنْيَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَ ضَوْءٌ أَقْلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ» (نهج البلاغه، ۱۳۸۱، خطبه ۸۳، ص ۹۳)؛ دنیا فریبنده و زیباست؛ اما دوامی ندارد. نوری است در حال غروب کردن و سایه‌ای است نابودشدنی.

۳. امکان شناخت حضوری کامل مطلق (استعداد انسان برای ارتباط آگاهانه با خدای متعال)

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا انسان می‌تواند خدای متعال را بشناسد؟ این سؤال از آن جهت اهمیت پیدا می‌کند که اگر انسان از شناخت خدای متعال عاجز باشد، نمی‌تواند گرایش فطری به او را شکوفا کند؛ نظیر آنکه انسانی تشنه با وجود گرایش و احساس نیاز به آب، از شناخت آن عاجز باشد؛ در این صورت نمی‌تواند نیاز خود را برطرف کند؛ از این رو، با اثبات امکان شناخت خدای متعال، روشن می‌گردد که نه تنها انسان به این حقیقت فطرتاً گرایش دارد؛ بلکه او موجودی است که استعداد ارتباط آگاهانه با کامل‌ترین موجود را نیز دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱-۱۴۹). موجودات دیگر ظاهراً از چنین استعدادی بهره‌مند نیستند. این مطلب را می‌توان بدین شکل مبرهن ساخت:

انسان ضرورتاً به خود، علم حضوری دارد. حقیقت معلول چیزی جز ارتباط با علت هستی‌بخش نیست. به عبارت دیگر، معلول تکویناً با علت مرتبط، بلکه عین ارتباط است. بنابراین با علم حضوری به نفس، علم حضوری به علت هستی‌بخش نیز حاصل می‌شود، بلکه علم حضوری به نفس، همان علم حضوری به علت هستی‌بخش خواهد بود.

نتیجه این استدلال در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». هیچ‌یک از مقدمات، بدیهی نیستند؛ بنابراین توضیحاتی هرچند کوتاه برای هر یک از آنها ضروری است.

فطرتاً دوست دارد همه چیز را بداند؛ هرچند نفعی مادی به حال او نداشته باشد. نفس دانستن برای وی اهمیت دارد. همچنین هرچه بر قدرت وی افزوده می‌گردد، طالب مرتبه‌ای بالاتری از قدرت است و این گونه نیست که با رسیدن به یک مرتبه، نیازش رفع گشته و تمایلی به کسب مراتب بالاتری از قدرت نداشته باشد؛ و هرچه بر زیبایی‌اش افزوده می‌گردد، میل دارد زیاتر باشد و از اینکه بالاترین مرتبه زیبایی را دارا نیست غصه می‌خورد. این گرایش‌ها همواره همراه انسان‌اند؛ لذا انسان تنها باید در شکوفایی آنها و جلوگیری از خفتن و بی‌فروغ شدن آنها تلاش کند؛ بنابراین انسان موجودی است سیری‌ناپذیر و طالب کمال مطلق (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰).

۴-۲. گرایش فطری به کمال مطلق، محور گرایش‌های فطری انسان

محور گرایش‌های فطری انسان، گرایش به کمال مطلق است. انسان عاشق کمال مطلق است و این عشق در سرشت او نهادینه شده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۱۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱) و نمی‌تواند این عشق و محبت را از خود جدا کند: «فَطَرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لِتَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰).

بلکه در تمام حرکات و سکانات و زحمات و جدیت‌های طاقت‌فرسایی که هر یک از افراد این نوع (انسان) در هر رشته‌ای به آن مشغول‌اند، عشق به کمال آنها را به آن واداشته است؛ اگرچه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده؛ و کعبه‌آمال خود را در چیزی توهّم کرده و متوجه به آن شده، از دل و جان آن را خواهان است. اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند؛ از جان و دل در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند؛ و هر یک در هر رشته هستند و حب به هرچه دارند؛ چون آن را کمال دانند، بدان متوجه‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۲).

۵-۲. خداوند متعال، یگانه مصداق کمال مطلق

پس از آنکه روشن شد محور گرایش‌های انسان، گرایش به کمال مطلق است؛ این سؤال مطرح می‌گردد که آیا چنین حقیقتی در عالم مصداق دارد،

۳-۱. علم حضوری نفس به خویش

را با علم حضوری کامل بیابد، خداوند را نیز می‌یابد؛ زیرا وی حقیقتی جز ارتباط با خداوند ندارد. برخی از بزرگان تصریح کرده‌اند که در صورتی که نفس حقیقت خود را مشاهده کند، بالعیان شهود می‌کند که هیچ استقلال از خود ندارد و هستی خود را متعلق به خدای متعال می‌بیند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۲۴). بنابراین از یک سو، انسان موجودی است که استعداد شناخت حضوری و ارتباط آگاهانه با خداوند را دارد و از سوی دیگر، گرایش فطری به کمال مطلق در سرشت او نهادینه شده است. در نتیجه کمال انسان به‌عنوان موجود مختار، در شکوفایی استعدادهای خدادادی است؛ استعداد شناخت و ارتباط با خداوند که فطرتاً از نبود آن رنج می‌برد. اما به چه علت با وجود ارتباط تکوینی با خداوند، او این حقیقت را نمی‌یابد و علم حضوری‌اش به صورت ناآگاهانه درآمده است؟ انحراف گرایش فطری به کمال مطلق، پاسخ این سؤال است.

می‌دانیم که هر جوهر مجردی به خود، علم حضوری دارد؛ بلکه مجرد، عین علم حضوری به خود است؛ همان‌گونه که موجود مادی عین غیبت و جهل به خود است. به بیان شیخ اشراق تمام حقیقت هر موجود مجرد و مفارقی همچون نفس، هویت نوری آن است و در مقابل، عالم ماده که از تجرد بی‌بهره است، سراسر ظلمانی است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۱۷)؛ چون علم حضوری، به‌معنای حضور معلوم نزد عالم است و شکی نیست که نفس و روح مجرد ما حقیقت و واقعیت خود را می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۶۷). اساساً ملاک علم، تجرد و بساطت و ملاک جهل، مادی بودن و اجزاء داشتن است (حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۶، ص ۱۳۲). بنابراین نفس نیز از این قاعده مستثنا نبوده و به خود علم حضوری دارد؛ بلکه علم نفس به خود، عین ذات نفس است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۳۴۹).

۳-۲. عین‌الربط بودن نفس

۳-۴. انحراف گرایش فطری به کمال مطلق

وجود میل فطری به کمال مطلق، برای وصول به آن و استعداد بالقوه شناخت حضوری خداوند برای شناخت بالفعل او کافی نیست؛ زیرا امیال فطری در اثر غفلت یا انحراف به‌طور صحیح شکوفا نمی‌گردند. با وجود آنکه همه انسان‌ها فطرتاً طالب کمال مطلق‌اند، در تطبیق آن بر مصادیق محدود دچار خطا می‌گردند (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۸۱). این یکی از اصلی‌ترین عوامل سرخوردگی انسان‌هاست. آنها گمان می‌کنند خواهان اموری محدودی هستند و برای به دست آوردن آنها سال‌ها تلاش می‌کنند و سختی‌های طاقت‌فرسایی را تحمل می‌کنند؛ اما پس از آنکه به مطلوب خود دست یافتند، درمی‌یابند که مطلوب واقعی آنها چیز دیگری بوده و بیهوده به دنبال آن امر بوده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۳). به همین دلیل، به اعتقاد فلاسفه و اندیشمندان اسلامی، علت اساسی و ریشه‌ای احساس پوچی، ناکامی‌ها و محرومیت‌های مادی نیست؛ چراکه در بسیاری از مواقع، فردی که همه خواسته‌های مادی‌اش برآورده می‌شود نیز احساس پوچی می‌کند. این به دلیل آن است که نوع خلقت انسان این‌گونه است که موجودی است نامحدودطلب؛ به همین علت حتی اگر تمامی خواسته‌های مادی‌اش برآورده گردد، باز هم دیر یا زود از آنها دل‌زده می‌شود؛ زیرا اساسی‌ترین خواسته انسان، کمال نامتناهی است؛ لذا تا زمانی که این خواسته‌اش ارضا نشود،

براساس تحلیل وجود بخشی، رابطه علت و معلول برخلاف دیدگاه افراد سطحی‌نگر، یک رابطه حقیقی و واقعی و عینی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۳۷). همان‌طور که افعال نفس استقلال و غنائی از خود ندارند، وجود هر معلول دیگر نیز عین تعلق و ربط به علت است و ممکن نیست از علت خود بی‌نیاز و منقطع گردد. انسان نه تنها در هستی خود، بلکه در هیچ شأنی از شئون خود استقلال ندارد. معلول فقیر، مرتبط و نیازمند به علت هستی‌بخش نیست؛ بلکه عین فقر و ارتباط و نیاز است. بنابراین محال است که در عالم، موجودی با خداوند ارتباط وجودی نداشته باشد و ارتباط وجودی موجودات با خداوند در عالی‌ترین حد آن قرار دارد. صدرالمتألهین عین‌الربط بودن و وابستگی نفس به علت هستی‌بخش را با استدلال عقلی اثبات می‌کند. استدلال او به طور خلاصه اینچنین است: وجود معلول در ذاتش نیازمند علت است؛ چراکه اگر در ذاتش نیازمند علت نباشد، نیازمندی، عارض بر ذات آن بوده و معلول در ذات خودش بی‌نیاز از علت خواهد بود، درحالی که بی‌نیازی با معلولیت جمع نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۲۲؛ صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۷-۴۶؛ طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۱۱۶۵؛ مطهری، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۹۰). نتیجه این استدلال آن است که انسان به‌طور تکوینی با خدای متعال در ارتباط است و اگر علم حضوری‌اش را تقویت کرده و خود

بی‌خبری کنار می‌رود (حسن‌زاده یزدی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۸) و در نتیجه آن انسان به آرامش وصف‌ناپذیری نائل می‌گردد: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» (فتح: ۴). اساساً هدف از آفرینش انسان این است که با انجام رفتارهایی از روی اختیار، خود را به خدای متعال نزدیک کند (الهی‌راد، ۱۳۹۸، ص ۱۱۷).

حال با روشن شدن اصول موردنیاز می‌توان مدعی شد که تنها راه معناداری زندگی انسان این است که وی درصدد ارتباط با خداوند باشد. در غیر این صورت، باید گفت که زندگی انسان پوچ خواهد بود؛ زیرا وی استعدادهای فطری و خدادادی خود را هدر داده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (عصر: ۲-۳).

۵. ذومراتب بودن معنای زندگی

نکته نهایی اینکه، معناداری زندگی انسان امری است ذومراتب؛ زیرا ملاک معناداری، ارتباط با خداوند است و ارتباط با خداوند نیز ذومراتب است. به تعبیر دیگر، زندگی انسان در صورتی ارزشمند است که استعدادهای فطری خود را (در ارتباط با خداوند) شکوفا سازد. ارتباط آگاهانه با خدای متعال، شدت و ضعف دارد؛ بنابراین معناداری زندگی انسان ذومراتب است. این استدلال را می‌توان به صورت زیر صورت‌بندی کرد:

معناداری زندگی انسان، به ارتباط آگاهانه با خدای متعال بستگی دارد. به تعبیر دیگر، زندگی انسان در صورتی ارزشمند است که استعدادهای فطری ویژه خود (استعداد ارتباط آگاهانه با خدای متعال و گرایش به او) را شکوفا کند.

ارتباط آگاهانه با خدای متعال، شدت و ضعف دارد.

پس معناداری زندگی انسان ذومراتب است.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌ای که بدان دست یافتیم آن است که زندگی انسان اگر در راستای شکوفایی گرایش فطری به کمال مطلق باشد، معنادار است و در غیر این صورت، پوچ و بی‌ارزش است؛ زیرا از نظر فلاسفه اسلامی، از طرفی انسان موجودی است مختار و می‌بایست کمال خود را خود رقم بزند؛ از طرف دیگر هر رفتار اختیاری نیازمند انگیزه‌ای است تا فاعل به خاطر آن دست به آن عمل بزند. گرایش به کمال مطلق قوی‌ترین و اصلی‌ترین انگیزه فعالیت‌های انسان

احساس بی‌نیازی نمی‌کند و از پوچی در امان نیست. انسان گمشده‌ای دارد و گمشده انسان، قرب به خدا و وصول به کمال مطلق است (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۱).

به گفته شهید مطهری بسیاری از عرفا از جمله محی‌الدین عربی نیز به این مسئله تصریح کرده‌اند. محی‌الدین می‌گوید: «مَا أَحَبَّ أَحَدٌ غَيْرَ خَالِقِهِ»؛ هیچ انسانی غیر از خدای خودش را دوست نداشت است؛ بلکه امکان ندارد کسی، غیر خدا را دوست داشته باشد؛ «وَلَكِنَّهُ تَعَالَى احْتَجَبَ تَحْتَ اسْمِ زَيْنَبَ وَ سَعَادَ وَ هِنْدٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ»؛ از نظر محی‌الدین، خدای متعال در زیر این نام‌ها پنهان شده است. مجنون خیال می‌کند که عاشق لیلی است؛ درحالی که او از عمق فطرت و وجدان خودش بی‌خبر است. لهذا محی‌الدین می‌گوید: پیغمبران نیامده‌اند که عشق خدا و عبادت خدا را به بندگان یاد دهند؛ این فطری هر انسانی است؛ بلکه هدف از بعثت تمام انبیاء یک کلمه است و آن این است که به انسان بفهمانند که عاشق کمال مطلق است و خیال می‌کند که پول برای او کمال مطلق است؛ یا خیال می‌کند که زن برای او کمال مطلق است. انبیاء می‌خواهند بگویند که انسان چیزی غیر از کمال مطلق را نمی‌خواهد؛ پیامبران آمده‌اند که انسان را از اشتباه بیرون بیاورند و او را به نیاز فطری‌اش آگاه سازند (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۸۱). قرآن نیز این مطلب را تأیید می‌کند. پرستش در منطق قرآن منحصر به پرستش آگاهانه انسان نیست؛ بلکه انسان ناآگاهانه در بسیاری از موارد خدای متعال را پرستش می‌کند و خود از آن بی‌خبر است.

حال باید دید راه کلی شکوفایی گرایش فطری چیست؟ به عبارت دیگر، علم حضوری شدت و ضعف می‌یابد؛ به همین جهت ممکن است در اثر توجه به امور دیگر به صورت ناآگاهانه درآید؛ باید دید چگونه می‌توان علم حضوری به کمال مطلق را به صورت آگاهانه درآورد؟

۴. خودآگاهی، تنها راه شکوفایی گرایش فطری به کمال مطلق

باید دانست که راه تقویت علم حضوری به یک شیء، تقویت توجه و تمرکز نسبت به آن شیء و تقلیل انس با امور است که در نقطه مقابل آن شیء قرار دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۲۵). هرچه این توجه پررنگ‌تر گردد و دل مشغولی انسان معطوف به شیء موردنظر باشد و از غیر صرف‌نظر کند، علم حضوری شدت یافته و غبار غفلت و

منابع.....

نهیج البلاغه، ۱۳۸۱، ترجمه محمد دشتی، قم، مؤسسه فرهنگی امیرالمؤمنین. ❀
 استیسیس، والتر. تی، ۱۳۸۲، «در بی معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، ش ۲۹-۳۰، ص ۱۰۷-۱۲۲.
 آزاده، محمد، ۱۳۹۰، *فلسفه و معنای زندگی*، تهران، نگاه معاصر.
 الهی‌راد، صفدر، ۱۳۹۸، *انسان‌شناسی*، ویراست دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
 جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۲، *فطرت در قرآن*، چ هفتم، قم، اسراء.
 حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۸۷، *تشریح فارسی الاسفار الاربعه*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
 حسین‌زاده یزدی، محمد، ۱۳۹۶، *جستاری فراگیر در ژرفای معرفت‌شناسی*، قم، حکمت اسلامی.
 سلیمانی امیری، عسکری، ۱۳۸۳ الف، «پوچی پوچی»، *نقد و نظر*، ش ۳۱-۳۲، ص ۲-۴۴. —، ۱۳۸۳ ب، «خدا و معنای زندگی»، *نقد و نظر*، ش ۳۱ و ۳۲، ص ۹۵-۱۴۵.
 صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، چ ششم، قم، مصطفوی.
 طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۶، *نهاية الحکمة*، تصحیح غلامرضا فیاضی، چ هفتم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
 عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۹۳، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*، چ پنجم، قم و تهران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀ و سمت.
 مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۳، *آموزش فلسفه*، چ چهاردهم، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
 —، ۱۳۸۹، *خداشناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
 —، ۱۳۹۰، *انسان‌شناسی در قرآن*، چ سوم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
 —، ۱۳۹۴، *اخلاق در قرآن*، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، چ هشتم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
 —، ۱۳۹۶، *خودشناسی برای خودسازی*، تحقیق کریم سبحانی، چ چهارم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
 مطهری، مرتضی، ۱۳۸۸ الف، *فطرت*، چ بیستم، تهران، صدرا.
 —، ۱۳۸۸ ب، *انسان کامل*، چ چهل و پنجم، تهران، صدرا.
 —، ۱۳۸۸ ج، *علل گرایش به مادی‌گری*، چ سی و یکم، تهران، صدرا.
 ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۳، «بی‌دلیلی بی‌معنایی»، *نقد و نظر*، ش ۳۱ و ۳۲، ص ۷۷-۹۴.
 موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۴، *تشریح چهل حدیث*، چ سی و چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ❀
 نیگل، تامس، ۱۳۸۲، «پوچی»، ترجمه حمید شهریاری، *نقد و نظر*، ش ۲۹-۳۰، ص ۹۲-۱۰۸.
 یزدان‌پناه، سیدیدالله، ۱۳۹۶، *حکمت اشراق*، تحقیق مهدی علی‌پور، چ چهارم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

است؛ اما این تلاش‌ها در سه صورت پوچ و بی‌ارزش است: الف) اینکه کمال مطلق، مصداقی در عالم واقع نداشته باشد و انسان بیهوده و برای هدفی واهی دست به فعالیت بزند؛ ب) یا آنکه با وجود چنین حقیقتی، رسیدن به آن برای انسان میسر نباشد؛ ج) و یا آنکه با انحراف گرایش فطری، انسان‌ها به دنبال ارتباط با چیزی باشند که کامل مطلق نیست. خوشبختانه دو مورد از این موارد در مورد انسان منتفی‌اند؛ زیرا از طرفی خدای متعال به‌عنوان تنها مصداق کمال مطلق، حقیقتاً موجود است. از طرف دیگر، انسان موجودی است که هم کمال طلب است، هم استعداد درک حضوری و ارتباط آگاهانه با خدای متعال را دارد؛ بلکه اساساً هدف از خلقت او همین است. کمال هر موجود نیز به شکوفاکردن استعدادها و داشته‌های بالقوه اوست؛ بنابراین کمال انسان در شکوفایی گرایش فطری به کمال مطلق از روی اختیار و برقراری ارتباط آگاهانه با اوست. حال با این اوصاف آیا زندگی انسان ارزشمند است؟ پاسخ آن است که نه تنها زندگی انسان پوچ و بی‌ارزش نیست؛ بلکه ارزشمندترین زندگی است؛ زیرا گرایش بسیار شدیدی به کمال، آن هم در بالاترین مرتبه دارد؛ از طرفی هم آنچه او خواهان آن بوده و دنبال می‌کند حقیقت دارد. از طرف دیگر، نه تنها امکان شناخت آن حقیقت برای او فراهم است، بلکه جدایی انسان از آن حقیقت ممکن نیست؛ از این جهت، انسان اگر در این راستا گام بردارد، هیچ‌گاه ناکام و دلسرد و بی‌بهره نمی‌ماند که احساس پوچی کند.